

میرزا کوچک (سردار جنگل)

تولد ۱۲۵۷ ه.ش. - وفات ۱۳۰۰ ه.ش.

یونس معروف به میرزا کوچک فرزند میرزا بزرگ بسال ۱۲۵۷ ه.ش. در شهرستان رشت محله استادسرا در یک خانواده متوسطی چشم به جهان گشود. سنین اول عمر را در مدرسه حاجی حسن واقع در صالح آباد رشت و مدرسه جامع به آموختن صرف و نحو و تحصیلات دینی گذرانید. چندی هم در مدرسه محمودیه تهران به همین منظور اقامت گزید. با این سطح تعلیم میتوانست یک امام جماعت یا یک مجتهد از کار درآید، اما حوادث و انقلابات کشور مسیر افکارش را تغیر و عبا ، عمامه و نعلین را به تفنگ ، فشنگ و نارنجک مبدل ساخت.

میرزا دارای دو خواهر و دو برادر، یکی بزرگتر از خود بنام محمد علی و دیگری کوچکتر بنام رحیم، بود ، که هر دو نفر بعد از میرزا وفات یافته‌اند. ایشان مردی خوش هیكل، قوی بنیه، زاغ چشم و دارای سیمائی متبسم و بازوانی ورزیده بود. از نظر اجتماعی مردی با ادب، متواضع، خوش برخورد، مومن به اصول اخلاقی، آدمی صریح‌الوجه و طرفدار عدل و آزادی، حامی مظلومان و اهل ورزش بود. او سیگار، تریاک و مشتقاتش استفاده نمی‌کرد و مشروبات الکلی اصلاً نمی‌نوشید. میرزا در سنین آخر عمرش همسری برگزید.

میرزا در واقعه مشروطیت به انقلابیون پیوست و در فتح قزوین شرکت نمود. او بانی نهضت جنگل بود که بتاريخ ۱۲۹۳ ه.ش. شروع به مبارزه مسلحانه بر ضد ارتش اجنبی داخل خاک ایران و بریگارد خودفروخته قزاق همایونی، که زیر دست افسران روسی تعلیم و تربیت شده بودند، کرد و مرارت‌ها بسیار کشید که عاقبت در این راه جان بر کف هدف خود نهاد. تعداد زیادی از انقلابیون جنگل هم در درگیری‌های مسلحانه با لشکران انگلیس، روسیه و ارتش سلطنتی قاجار زندگی خود را فدای میهن و مردمش کردند. روانشان شاد و یادشان گرامی باد.

هدف جنگلی‌ها اخراج نیروهای بیگانه، رفع بی‌عدالتی، مبارزه با خودکامگی و استبداد و برقراری دولتی مردمی بوده است. در همین راستا در روز یکشنبه ۱۶ خرداد ۱۲۹۹ هجری شمسی قوای جنگل با انتشار بیانیه‌ای تشکیل کمیته انقلاب سرخ ایران و الغاء اصول سلطنت و تأسیس حکومت جمهوری را اعلام نمودند و یکروز بعد کمیته انقلاب هیئت دولت جمهوری را معرفی کرد، که میرزا عنوان سرکمیسر و کمیسر جنگ را داشت. اما هنوز دولت تازه انقلابی سامان نگرفته بود که با حمایت بلشویک‌های روس اغتشاش انقلابی‌های سرخ طرفدار شوروی آغاز گردید که نهایت جمعه ۱۸ تیر ۱۲۹۹ میرزا به عنوان اعتراض از رشت به فومن رفت و قبل از حرکت دو نفر نماینده با نامه مفصلی برای لنین به مسکو فرستاد که در آن ذکر شده بود: "در موقع، خود به نمایندگان روسیه اظهار کردم که ملت ایران حاضر نیست پروگرام بلشویک‌ها را قبول کند". بتاريخ شنبه ۹ مرداد ۱۲۹۹ طرفداران شوروی با رهبری و حمایت فرمانده قوای مسلح شوروی و مدیر بخش سیاسی و امنیت نظامی آن در رشت بر ضد میرزا کودتا و همه طرفداران میرزا را هرکه و هرجا بود دستگیر و بازداشت کردند. آنها دولت جدیدی اعلام کردند که احسان اله خان سرکمیسر و کمیسر خارجه و سید جعفر جوادزاده (پیش‌رو معروف) کمیسر داخله شد. اختلافات ، بگير و بندها بالا گرفت و قوای جنگل تضعیف گردید. بفرمان احمدشاه قاجار قوای دولتی (قزاق‌ها) به سرکردگی سردار سپه (رضا میرپنج سابق و پهلوی آینده) برای سرکوبی قوای سرخ وارد رشت گردید که چندین برخورد جنگی بین دو قوای بوجود آمد که گاه‌آ نیروهای دولتی پیشروی و گاه‌آ عقب نشینی می‌کردند. در نهایت با مذاکرات پشت پرده قوای سرخ خاک رشت و انزلی را ترک نمودند. لازم به ذکر است در این جنگ‌ها میرزا با قوای خود در فومن بود که بی‌طرف مانده و در فکر تجدید قوا بود.

قزاق‌ها که بسرکردگی سردار سپه سعی به مذاکره با میرزا، قانع نمودن او که به مرکز بیاید و نیابت استقلال‌طلبان خود را از مرکز شروع نماید، کردند. بنا به دلایل عدیدی مذاکرات به شکست انجامید. یکی از این دلایل این بود که تعدادی از جنگلی‌ها بمانند دکتر حشمت و یارانش قبلاً گول قول و فعل‌های سردار سپه را خورده بودند تسلیم و به دار آویخته شده بودند. در نهایت قوای قزاق از فرست استفاده و طی شبیخون‌های فراوانی نیروهای جنگل را وادار به عقب‌نشینی نمودند و بعضی از سران تسلیم یا کشته شدند. میرزا با اتفاق تنها یار وفادارش، گائوک آلمانی معروف به هوشنگ، جهت رفتن به نزد عظمت خانم فولادلو، که همیشه از میرزا حمایت میکرد، به کوه‌های خلخال زدند ولی دچار بوران و طوفان گردیدند و سرانجام زیر ضربات خرد کننده سرما و برف بتاريخ ۱۱ آذر ۱۳۰۰، هنگامی که میرزا هوشنگ را به کول گرفته بود، از پای در آمدند.

کرم نام کرد (مکاری) که از خلخال عازم گیلان بود این دو موجود را در میان برف‌ها دید و شناخت. بسیار ناراحت شد از اینکه تنها است و یآوری که بتواند بوظائف انسانی عمل نماید ندارد. با اینحال سعی نمود با دادن ماساژ و خوراندن سنجد آنان به حال آورد ولی بی‌نتیجه و بی‌حاصل بسرعت بسوی آبادی و خانقاه شتافت و از مردم کمک خواست. اهالی که مرید میرزا بودند بسرعت به محل رسیدند و تن یخ زده هردو را به قریه آوردند ولی مرغ روحشان پرواز نموده بود.

خبر فوت میرزا که دوستان را متأثر و دشمنان را شاد نمود، بسرعت همه جا پیچید و از جمله بگوش محمدخان سالار شجاع برادر امیر مقتدر طالش که از بدخواهان میرزا بود، رسید. نامبرده با عده‌ای تفگچی به خانقاه رفت و اهالی را از دفن اجساد مانع کرد. سپس بمنظور انتقامجویی و کینه دیرینه که با جنگلی‌ها داشت دستور داد یکی از طالب‌های همراه وی سر یخ‌زده میرزا را از بدنش جدا کند. رضا استکانی مزدور او سر از تن این مبارز وطن، استقلال و آزادی جدا و تحویل خان داد. نامبرده سر را ابتدا نزد برادرش امیر مقتدر به ماسال و سپس فاتحانه به رشت برد و تسلیم فرماندهان نظامی کرد.

در کاوشی که از جیب‌های میرزا نمودند تنها یک سکه نقره یک ربالی یافتند و بعد فاتحانه سر این سردار رشید را در مجاورت سربازخانه رشت، آنجا که معروف به انبار نفت نوبل است، مدت‌ها در معرض تماشا مردم قرار داده. سپس خالو قربان معروف که از یاران سابق میرزا بود و خودش را به سردار سپه فروخته و درجه سرهنگی گرفته بود، سر میرزا را به تهران و تسلیم سردار سپه نمود.

سر میرزا به دستور سردار سپه در گورستان حسن آباد دفن کردند. بعد یکی از یاران قدیمی میرزا بنام کاس‌آقا حسام سر میرزا را محرمانه از گورکن تحویل و به رشت برده و در محلی موسوم به سلیمان داراب بخاک سپرد. در شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضاشاه (سردار سپه و میرنج سابق) آزادخواهان گیلان قصد داشتند جسد میرزا (تن بی‌سر) را با تشریفات شایسته از خانقاه طالش به رشت حمل کنند ولی سرسپردگان پهلوی جلوگیری کردند. در نتیجه به جهت پیشگیری از برخورد جسد میرزا را بطور عادی به رشت حمل و در جوار سر دفن کردند و هر سال ۱۱ آذر مراسمی ساده در مزار آن شهید در سلیمان داراب رشت برگزار میشود.

شاعر آزاده گیلانی **خلیل دانش پژوه** تصنیف زیر را متعاقب مشاهده سر بریده میرزا سروده است (که در مایه ابوعطا خوانده میشود):

(۱)

تا بر تنم توان و تا قرار است	قرار است
در دل مر از کرده ات شرار است	شرار است
در سینه ام از شیوه ات غبار است	غبار است
نی در خورشان تو شهریار است	ریار است

ایوِطَن ! تو آباد نمیشی ـ مِلّت ! تو آزاد نمیشی
ایدل ! دگد شاد نمیشی چرا که ما ملولیم جهولیم
بی دانش و فضولیم بی دانش و فضولیم

(۲)

این سر که سربلند و مه جبین است جبین است
یا آفتاب و طالع زمین است زمین است
خاکش ز عشقت ایوِطَن عجین است عجین است
انصاف ده که مزد سر نه این است نه این است
ایوِطَن ! تو آباد نمیشی ـ مِلّت ! تو آزاد نمیشی
ایدل ! دگد شاد نمیشی چرا که ما ملولیم جهولیم
بی دانش و فضولیم بی دانش و فضولیم

(۳)

این قهرمان مدافع وطن بود وطن بود
لشکر کش و شجاع و صف شکن بود شکن بود
یزدان صفت بجنگ اهرمن بود رمن بود
کی مثل ما بفکر ما و من بود و من بود
ایوِطَن ! تو آباد نمیشی ـ مِلّت ! تو آزاد نمیشی
ایدل ! دگد شاد نمیشی چرا که ما ملولیم جهولیم
بی دانش و فضولیم بی دانش و فضولیم

منبع:

سردار جنگل بقلم: ابراهیم فخرائی